

اولیا و بزرگان دین و اوقاف و منازعات  
 امر نمودم که هر مملکتی که مستخر کرد و سپاهی که در آن مملکت باشد و پناه آورد و نکرند  
 و بجائی دهند و رعایا و متوطنان آن دیار را از جوارش قتل و غارت و امیری  
 می قطعت نمایند و اموال و اسباب ایشان از تاراج و یغما نکاهدارند و غنای با  
 که از آن ملک بدست آید بقید ضبط در آورند و مساوات و علما و مشایخ و فضلا و  
 اکابر و اشراف را اغزاز نمایند و کدخدایان و کلانتران و و بهقانان و مزارعان  
 را استمالت دهند و رعایا را در میان استید و سیم نکاهدارند و مقدار کناه  
 و استعداد او و جرمیت بگیرند و امر نمودم که بسادات و علما و مشایخ و فضلا  
 و درویشان و گوشه نشینان هر مملکتی که مستخر در آید سیورخالات و وظیفه و  
 مرئوم بدهند و بفقرا و عجزه و مساکین مدد و معاش مقرر دارند و بدسترسین  
 و مشایخ و وظیفه معین نمایند و پروضات و منازعات اولیائی و اکابر و دین  
 مواضع وقف کنند و فرش و آتش و روشنائی مقرر نمایند و اول بروضه  
 مقدسه امیر المؤمنین شاه مروان علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه مجال نجف  
 و جله را وقف نمایند و بروضه منوره امام حسین رضی الله عنه و بروضه قدوة  
 الاولیا شیخ عبدالقادر و مقبره امام عظیم ابوحنیفه رحمه الله علیه و منازعات  
 و بکر مشایخ و اکابر بزرگان دین که در بغداد آسوده اند از برای هر یک علی  
 قدر هم مواضع و دیات کربلا و بغداد و غیره وقف نمایند و برای روضه

منوره امام موسی کاظم و امام محمد تقی و سلمان فارسی که در حال مرز و حد از خرابی و غیره  
 حاصلات بدین وقت گشتند و بجهت روضه متبرکه که امام علی بن موسی ناخسته  
 که نسبت و محال شهر طوس را وقف نمایند و فرش در کوشنالی و آتش پوینیه  
 مقرر سازند و بجهت مزارات و مقابر مساجح ایران و توران نام بنام مزارات  
 و اوقاف معین نمایند و امر نمودم که هر ملکیتی که مسخر کرد و کدایان آن ملک را جمع ساخته  
 پوینیه و وظیفه مقرر نمایند و ایشانرا تنها کنند که دیگر کدائی را بر طرف سازند  
 و اگر بعد از آن کدائی نمایند ایشان را به بلا و عید بفرستند یا سهر و بهند تا که از او  
 از ملک من کم شود تزوین تحصیل مال و خراج از رعیت و نسق و رونق  
 ملک و معموری و آبادانی و ضبط و حراست ملک  
 امر نمودم که مال و خراج از رعیت نجی بگیرند که موجب خرابی رعیت و ویرانی  
 ملک نشود که خرابی رعیت موجب کمی خزانه است و کمی خزانه باعث فقره سپاه  
 است و فقره سپاه موجب اختلال مرتبه سلطنت است و امر نمودم که هر ملکیتی  
 که مسخر کرد و از حوادث دامن و امان در آید حاصل و حاصل آن ملک را  
 ملاحظه نمایند اگر رعایا جمع قدیم راضی باشند بر رضای ایشان عمل نمایند و اگر  
 موافق تزوین جمع برینند و امر نمودم که خراج موافق حاصل زراعت بگیرند  
 جمع بر حاصل زمین برینند چنانچه اول اراضی مرز و حد رعیت را که بآب کارین  
 و چشمه و غرور و در خانه زراعت کرده باشند و آن آبها دوام و استمرار داشته باشند

ضبط نمایند و آنچه حاصل آن را رضی باشد و حصه بر رعیت گذارند و یک حصه سیرکا  
 اعلیٰ تحصیل نمایند و اگر رعایا ادوای اراضی مضبوطه نقدی را رضی باشد آنچه قلعه  
 حصه سرکار را موافق نرخ وقت نقدی بر رعیت قرار دهند و موافق نرخ نقد  
 سپاهی برسانند و اگر رعیت بجاصل و همت شده توده را رضی شوند اراضی مضبوطه  
 را اول و دوم و سوم جریب نمایند و جریب اول را سه خروار و جریب دوم را  
 دو خروار و جریب سوم را یک خروار جمع برینند و نصف را کندم و نصفی را  
 جو اعتبار کنند و آنچه جمع شود و یک مال گیرند و اگر رعیت با وجود این هم  
 بدون مال رضی شود خرواری کندم را پنج مثقال نقره و خرواری جورا دو  
 نیم مثقال نقره نمایند و سپاوری قلعه بر آن اضاف کنند و دیگر هیچ هم  
 در رسم چیزی از رعایا مطالبه ننمایند و باقی زراعت خریف و ربیع و زمستانی  
 و تابستانی رعیت را در زراعتی که بآب باران مزروع شده باشد جریب  
 نمایند و آنچه بجز در آید به ثلث و ربع عمل کنند و سر شمار و مخترقه و سایر جهات  
 بلدان و مواضع و آبخورد و علف چرا و مراعی موافق دستور العمل قدیم عمل نمایند  
 و اگر رعیت رضی نشود به است و بود عمل نمایند و امر نمودم که پیش از رسیدن  
 محصول بر رعیت مال و جهات اطلاق نمایند و چون محصول برسد بته و فیه مال  
 تحصیل کنند و اگر رعیت بی تحصیل در مال گذاری نمایند تحصیل را تعیین نمایند  
 و اگر تحصیل را محتاج شوند حکم و سخن مال گیرند کار چوپان و ریمان و شلاق نرم است

رعیت را بنده و زنجیر مقید نکرده اند و امر نمودم که هر کس صحرائی آباد کند و یا کاریزی  
احداث نماید و یا باغی بسازد یا موضع ویرانی را نوآباد سازد و در سال اول خبری نگیرد  
و در دوم آنچه رعیت بر ضمای خود بد بکیرد و در سال بیوم موافق ترک مال بگیرد  
و امر نمودم که اگر ارباب و کلانتر بر ریزه رعیت تعدی نماید و موجب خرابی ریزه رعیت  
باشد مقدار خرابی که بر ریزه رعیت رسیده باشد از ارباب و کلانتر گرفته بایشان  
برساند که بحال خود باز آیند و مواضع خراب اگر صاحب نداشته باشد در خالص  
معمور نمایند و اگر صاحب داشته باشند و اگر پریشان باشد مصالح الاملاک بوی  
دهند که موضع خود را آباد سازد و امر نمودم که در زمین خراب کاریزها جاری سازند  
و پلهای خراب را عمارت نمایند و بر بخر آنها در و در و خانها پلهای بنا کنند و در  
راهها بمقدار یک منزل رباطی تعمیر نمایند و راهداران و مستحقان در راهها  
مقرر دارند و در هر رباطی جمعی را متوطن سازند که راهداری و نگاهبانی بایشان  
متعلق باشد و مال که از اهل غفلت در راهها بدزدند برود راهداران از عمده  
بر آیند و امر نمودم که در هر شهری و بلدی مسجدی و مدرسه و خانقاهی  
بنا کنند و لنگر خانه بحیث فقر و مساکین و دارالشفای بحیث مریضان مقرر  
دارند و بیسی را موقوف ساخته بر دارالشفای موقوف دارند و در هر شهری  
دارالاماره و دارالعدالت تعمیر کنند و قورچیان بحیث نگاهبانی رعیت  
و رعیت مقرر نمایند و امر نمودم که در هر ملکی سه وزیر تعیین نمایند یکی برای رعیت

که آنچه از رعیت تحصیل شود و املاک آنرا سرشته نگاهدارد که چه مبلغ و چه مقدار از  
 رعیت بمراسم و رسم برآمده جمع آنرا نگاهدارد و وزیر دوم از برای سپاه که سپاهیان  
 چنین رسیده و چه مبلغ طلب دارند و وزیر سوم از برای ضبط اموال غایب  
 و آینده و رونده و حاصل باوی و هوایی و ضبط اموال مجانین و سواریت آنان  
 که به استصواب قاضی و شیخ الاسلام جمع سازد و امر نمودم که اسوال اموات  
 را بوارث رسانند و اگر وارث نباشد در ابواب الخیر صرف نمایند یا بکس  
 مظلمه بفرستند <sup>تتوکن جنک</sup> و جدل درآمد و برآمد مسخر که وصف  
 آرائی و فوج شکنی <sup>قانون</sup> امر نمودم که اگر عظیم از دوازده هزار سوار کم باشد در  
 جنک امیر الامر اسرار باشد و دوازده هزار سوار از او یاق و تومانات  
 بوی همراه نمایند و نیک شهبان و یوزباشیان و اون باشیان نیز همراه  
 گردانند و بسافت یک منزل بجانب عظیم پیش رفته بعظیم رو برو شود و خیرین  
 بفرستند و امر نمودم که این دوازده هزار سوار نه فوج مرتب سازند برین ترتیب  
 قول کیفوج و برانغار <sup>تتت</sup> فوج و جرانغار <sup>تتت</sup> فوج و هراول کیفوج و قراول  
 یک فوج و فوج برانغار <sup>تتت</sup> مثل باشد بر هراولی و چپاولی و شقاولی و همچنین  
 فوج جرانغار <sup>تتت</sup> فوج هراول و چپاول و شقاول باشد و امر نمودم که هر  
 الامر در زمین جنک گاه چهار چیز ملاحظه نماید اول آب آسز زمین دوم زمینی که سپاه  
 را نگاهدارد و سوم که بر عظیم مشرف باشد و آفتاب رو برو نباشد تا شعاع آفتاب

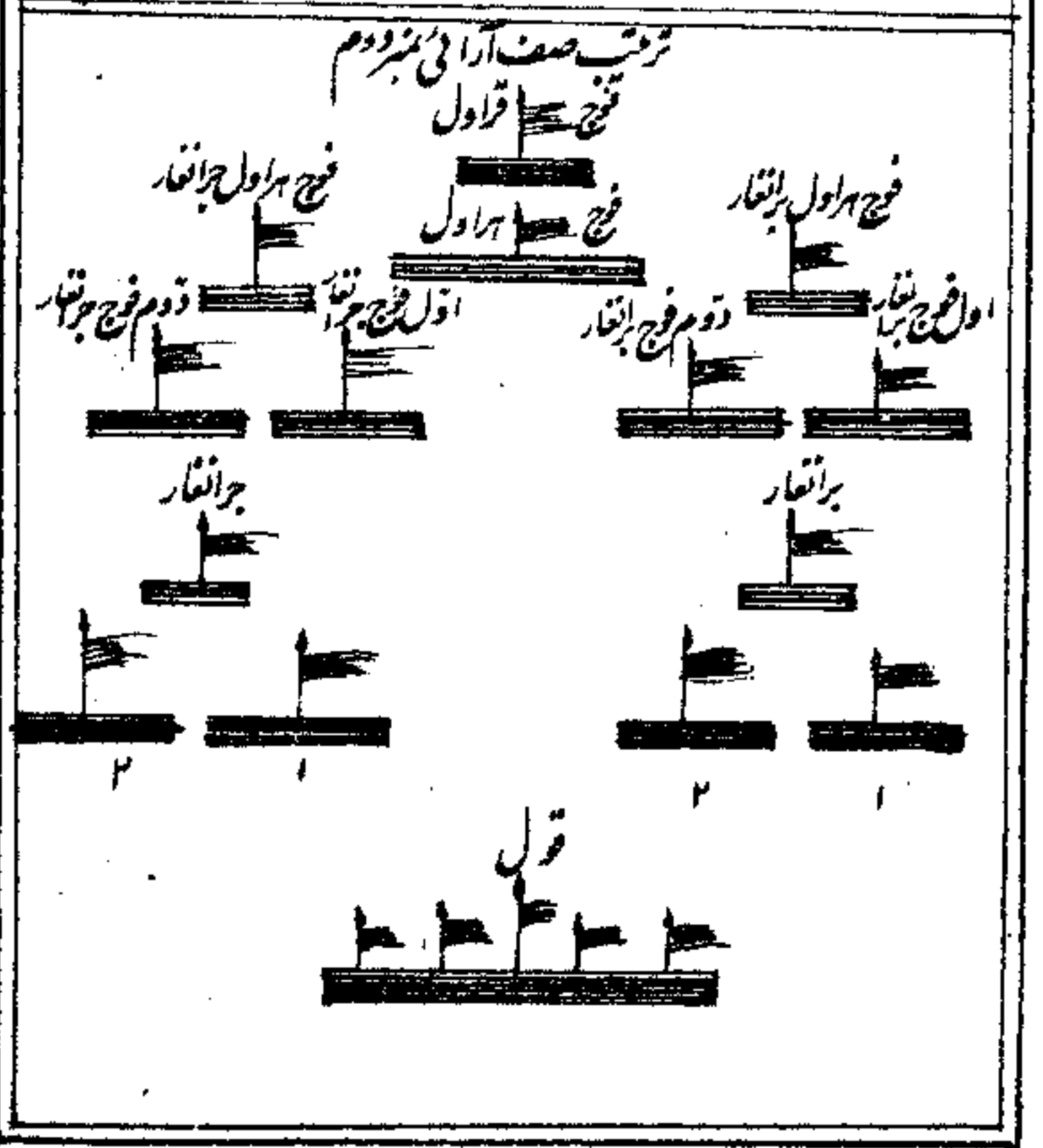
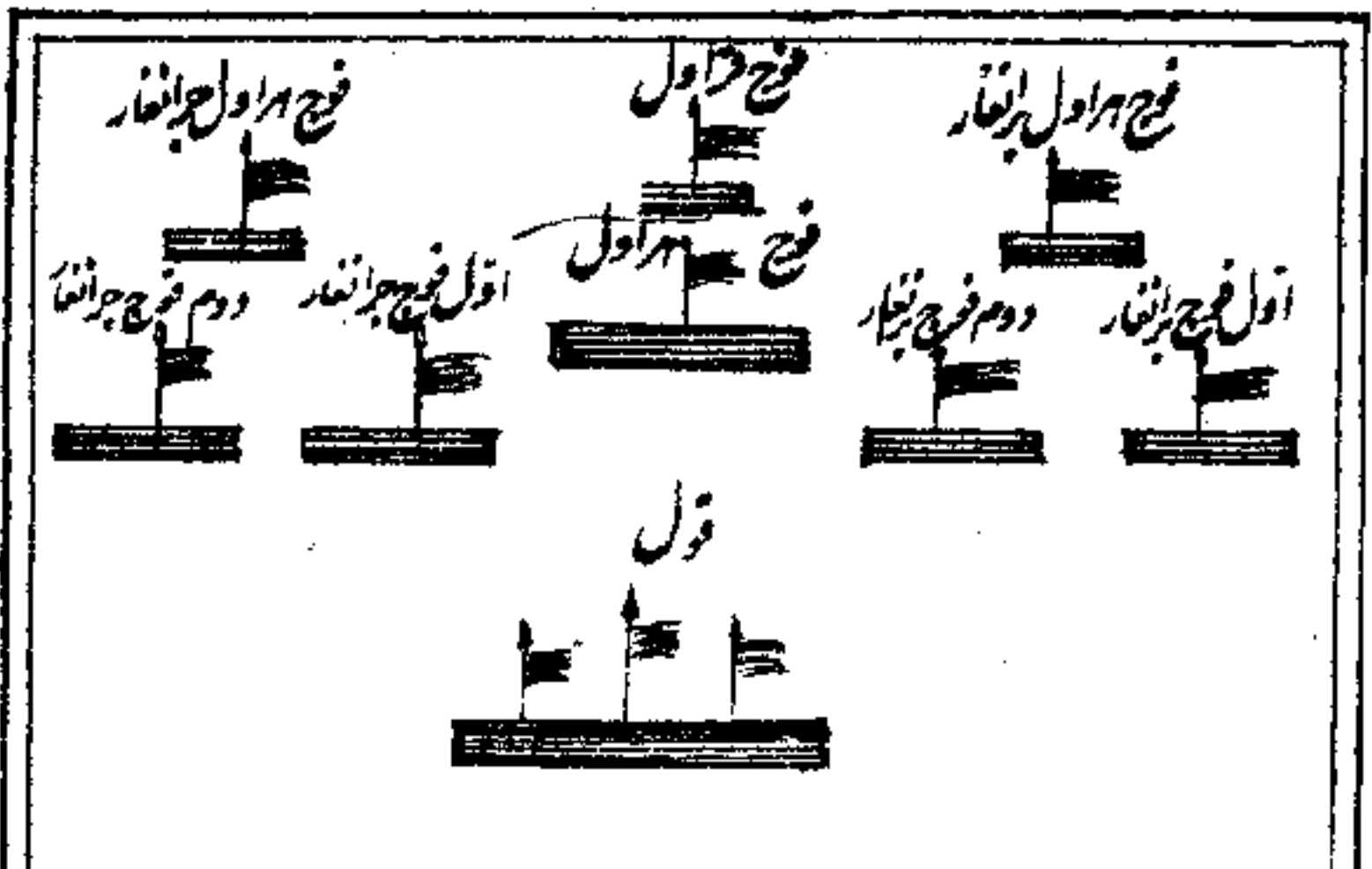
چشم سپاه را خیره نگرداند چهارم پیش روی جنک کشاده و و ابا شد و امر نمود  
 که پیش از جنک گیر و ز صف آرائی نمایند و تزوین افواج نموده قدم پیش  
 گذارند و سستی که میرفته باشند ترا سپاه خود از آن سمت برنگردانند و بچپ  
 و راست میل نکنند و امر نمودم که چون نظر سپاه بر افواج غنیم افتد باوانه  
 بلند تکبیر گفته سوره انذارند و اگر عارض شکر میند که سردار خطا کند آن عارض  
 و بیکری بجای وی بنشانند و بر لعل فتح که من بوی سپرده ام بامرا و سپاه نمودار  
 گرداند و امر نمودم که سردار لشکر با اتفاق عارض کمی و بسیاری شکر غنیم را بجا  
 نمایند و سرداران طرف خود و طرف غنیم را متعابله نمایند و در کمی و بسیاری تلافی و  
 تدارک نکنند و اسلحه سپاه خود و سپاه دشمن بجا طر آورند و رقا غنیم را ببینند  
 که باهتکی و پیوستگی بجنک می درآیند یا باضطراب و روش جنک غنیم را بجا  
 آورند که بیک مرتبه ترک نماز می آورند با فوج فوج متعاقب یکدیگر حمل می آورند و  
 ببینند که در سنگام تا فتن خود را غنیم میرسانند و بر میگردد و باز حمله آورند یا  
 پیمان حمله اول اکتفا نمایند اگر چنین باشد سپاه راست که صدقه تاخت ایشان  
 بر دارد و صبر نماید که شجاعت صبر کجاست است و امر نمودم که تا غنیم بجنک  
 مبادرت نماید بروی سبقت نگیرند و امر نمودم که چون غنیم میدان درآید سردار  
 را نظر بر فرمایش و کار فرمودن افواج نه گانه باشد چه کار سردار همین است که افواج  
 را کار فرماید و سردار راست که در وقت کار اول خود را پای نهد و دست پا

کم نکند و هر فوجی را بمنزله سلاحی از اسلحه فرا گیرد و از تیر و تبر و شمشیر و کمرز و کار و دو خنجره  
 هر فوج را بوقت کار فرماید و سردار راست که در فوج را و خود را بمنزله شخص کشتی  
 گیر فرا گیرد که بجز عضو خود از دست و پا و سر و سینه و غیره بختک درآمده و امید است  
 که چون در ضرب شمشیر دفعه دفعه بر فوج غنیمت برسد البتة در ضرب نهم شکست  
 یابد و سردار راست که اول فوج هر اول را بر غنیمت بداند و هر اول بر انقار متعاقب  
 آن بدو بفرستد و از عقب هر اول بر انقار هر اول بر انقار را براند تا آنکه تمام فوج  
 بر افواج غنیمت آید اگر درین وقت هر اولان زبونی نمایند فوج اول بر انقار براند و  
 از عقب وی فوج دوم بر انقار براند اگر شش نشود فوج دوم بر انقار براند و  
 متعاقب وی فوج اول بر انقار براند و خبر بمن فرستد و مقرر ایات من  
 باشد و نگیه بر عنایات الهی کرده سردار خود بختک در آید و مراد بر سر که حاضر  
 داند که بتوفیق الله چون هشت ضرب بر غنیمت واقع آید در ضرب نهم غنیمت شکست  
 خورد و فتح روزی شود و سردار راست که تیر جلدی نکند و لشکر را کار فرماید  
 و بعد از آنکه کار بوسی رسد تا تواند خود را بکشتن نهد که گشته شدن سردار  
 بدنامی آرد و موجب خیر کی غنیمت می گردد و سردار راست که برای تدبیر کار کند  
 و محیل نکند که محیل از شیطان است و بجای در نیاید که از آن نتواند برآمد

ترتیب صف آرائی

در صف بعد آید

# ترتیب صف آرائی نبر اول





تیزوک صف آرائی افواج قاهره را چنین بر بستم  
 قاعده و تیزون  
 امر نمودم که اگر لشکر غنیم از دوازده سوار سوار زیاده باشد لیکن چهل هزار نرسد  
 یکی از فرزندان کاسکار سردار باشد و دو بیکر بسکی در رکاب وی با امر او  
 قشونات و توانات و الوسیات که از چهل هزار سوار کمتر نباشند حاضر باشند  
 و افواج قاهره باید که مرا حاضر دانسته سر رشته تدبیر مردی و مردانگی از دست  
 و امر نمودم که چون شیخانه اقبال مرا بر آورند دوازده فوج معین نمایند و بر هر یک  
 اسیری از امرای الوسیات مقرر باشد و ترک نمایند دوازده ترکی که در روش  
 صف آرائی و افواج شکنی و درآمد و برآمد که بر بسته ام در نظر داشته باشد  
 و سردار آنت که سرداران سپاه غنیم را بشمار در آورده در مقابل ایشان  
 سرداران معین نماید و سپاه جنگ غنیم را از او محتی و شمیری و نیزه و از نظر اعتبار  
 در آورده و در قمار سپاه غنیم را به بند که پیوسته و آهسته فوج فوج بمیدان جنگ می  
 در آیند یا مغلوبه می آید و راه در آمدن و بر آمدن خود را بمیدان جنگ ملاحظه نماید  
 و شیوه و روش جنگ غنیم را در بیاند که گاه باشد که خود را کم نمودار کنند و خود را  
 گریزان و امنایند پس بگو و گریز پای ایشان فریفته نباید شد و سردار جنگ دیده  
 و کار کرده آنت که بند و بست جنگ را بفهمد که کدام فوج را کشتا و باید داد  
 و کدام رخنه را بتدبیر باید بست و چگونه باید جنگ انداخت سردار آنت که اراده  
 غنیم را بفهمد که کدام روش جنگ می در آید و راه همان شیوه و برابری مسدود

گرداند سردار راست که بدین ترتیب چهل هزار سوار را چهارده فوج مرتب نماید  
 اول صف خود را راسته ساخته قول نام نهاد نگاه سه فوج برانفار مرتب  
 سازد و یکی از آن سه فوج را هر اول برانفار نام کند و سه فوج دیگر جزانفار راسته  
 ساخته یک فوج را هر اول جزانفار نام گذارد و همچنین سه فوج دیگر در پیش  
 افواج برانفار مرتب ساخته چپ اول نام نهاد و یکی از آن سه فوج را هر اول  
 چپ اول گرداند و همین قسم سه فوج دیگر راسته در پیش افواج جزانفار مقرر داشته  
 شقاول نام کند و یکی از آن سه فوج را به هر اولی شقاول تعیین نماید بعد از آن هر اول  
 بزرگ را که در مقابل قول میباشد از او فوجیان و ششیر داران و بنزله داران  
 و بجا داران آرزو ده کار کرده را بوجه پسندیده استحکام دهد که بالغ سورن نام داشته  
 همین افواج هر اول شکر غنیم را شکست دهد و سردار راست که نظری بر رفتار غنیم  
 داشته باشد و هر همیشه بی حکم حرکت و تیز جلوی کند او را قنبه نماید و سردار  
 راست که نظری بر درآمد و برآمد غنیم داشته باشد و در جنگ انداختن اضطراب  
 نکند تا آنکه غنیم بجنگ باورت نماید و چون غنیم بجنگ درآمد سردار راست  
 که روش جنگ ایشان را به بیند که بر چه کیفیت بیدان جنگ در آیند و می  
 برانید و چگونه بر ایشان حمله آرد و اگر حمله آورده باز میگردند و قابو دیده و بگریزیانند  
 و قابو دیده بر میگردند و سردار راست که بدینال غنیمی که خود بخود شکست خورده  
 زود که نخستین غنیم پشت گرم کومات خود باشد و سردار راست که به بیند که اگر

غنیمت بیدان مبادرت غنیمت شده ترک تازی آرد و یا افواج چپ و راست خود را  
 شاده است سردار را باید که اول <sup>پیش</sup> بر اول را با ایشان رو برو گرداند و بجنگ  
 نازد و متعاقب آن بر اول چپ اول و بر اول شقاول را بعد بر اول کلان  
 بنشیند و از عقب ایشان فوج اول چپ اول و فوج دوم شقاول را بجنگ نازد  
 و از عقب ایشان فوج دوم چپ اول و فوج اول شقاول را برانداکریا برین مهت  
 ضرب که بر غنیمت آید فتح نشود درین وقت بر اول برانغاز و بر اول برانغاز  
 آید و اندک تا آنکه نه ضرب بر غنیمت وارد شود و اگر اندین نه ضرب فتح میسر نشود فوج  
 اول برانغاز و فوج دوم برانغاز را بدو انداکریا برین یازده ضرب هم فتح شود  
 تا بدو فوج دوم برانغاز و فوج اول برانغاز بجنگ بنشینند امید چنانست  
 بر این سیزده ضرب افواج غنیمت شکسته شود و فتح میسر گردد و اگر احیاناً با  
 سیزده ضرب فتح حاصل نشود درین وقت سردار را است که افواج <sup>چپ</sup> اول  
 زوگ کرده روان شود و خود را بمثال کوهی در نظر غنیمت نمودار گرداند و به  
 هتکی و پیوستگی روان گردد و بجایان جنگی را بفرماید که بشمشیر در آمده هجوم آورند  
 و چنان شمشیر نمایند و اگر فتح نشود سردار خود بجنگت قدم پیش گذارد و منتظر  
 روایات من باشند ترقیب آراستن چهارده فوج  
 در صف بعد مذکور میشود

بر اول

# هراول

هراول	چاپول	هراول	شقاول
فوج اول چاپول	فوج دوم	فوج اول شقاول	فوج دوم
( چاپول )		( شقاول )	
هراول برانغار	هراول جرانغار		
فوج اول برانغار	فوج دوم	فوج اول جرانغار	فوج دوم
( برانغار )		( جرانغار )	

هراول  
چاپول  
جرانغار  
برانغار  
شقاول

## قول

و چنین بزوک برستم که اگر غنیم از خیل هزار سوار زیاده باشد سیکریگان و امر او  
 منک باشیان و یوز باشیان و اون باشیان و سایر سپاه نظر بر آیات نظر  
 آیات من داشته باشند و امر نمودم که با سیر هر فوج که بر یغ فرستم مطابق  
 حکم بر یغ عمل نمایند و از آن تخلف نوزند و هر کس از سیکریگان و امر از حکم  
 تخلف و تجاوز نماید ویرا به شمشیر بکزدانند و کول ویرا که غنیمت الامارت باشد بجا  
 وی نصب کنند و امر نمودم که از جمله او یاق الوسات و قشومات و قومات  
 دوازده او یاق که همکار سیده اند بچهل فوج قسمت نمایند و امر می باشد  
 او یاق را که به تمنا رسیده اند در عقب فوج قول صف بر بندند و فرزندان و فریکا  
 پیش دست راست قول افواج خود را آراستند و خوشاوندان و

قرابتان پیش دست چپ قول افواج خود را مراتب دارند که افواج ایشان  
باشد که بجهت باید رسانند کت نمایند و در انظار شش فوج مقرر نمایند  
و یکت فوج دیگر بر اول بر انظار مقرر باشد و همچنین در جرائع شش فوج ارادت  
یکت فوج دیگر بر اول جرائع مقرر دارند و همچنین امر نمودم که شش فوج در  
پیش افواج بر انظار مقرر گردانند و از اجاوب نام گذارند و یکفوج دیگر ارادت  
بر اول جیابول گشتند و همچنین در پیش افواج جرائع شش فوج معین نمایند  
و شقاوول نام نهاد یکفوج ارادت دیگر بر اول شقاوول گردانند و در پیش  
افواج جیابول و شقاوول شش فوج از امرای کار کرده و بهادران از موده ارادت  
ساخته هر اول بزرگ مقرر گردانند و یکفوج سوای این شش فوج هر اول مقرر  
کرده پیش معین دارند و هر اول هر اول نام گشتند و در قراول بجای با جمله  
برادران بر دست راست چپ هر اول هر اول مقرر نمایند که دیدبان لشکر  
غنیم باشند و امر نمودم که امرای افواج چهلگانه ما دام که بر لنج من ایشان  
نرسد بجنگ در نیایند و تا نوبت جنگ ایشان نرسد دست بردنمایند  
لیکن استعداد آماده جنگ باشند و چون حکم جنگ ایشان برسد روش  
غنیم را دیده بجنگ در آیند که غنیم از کدام راه بجنگ می در آید از راه را برابر ایشان  
بر بندند و هر راهی که غنیم بر بندد و آنرا به تدبیر بجایانند و امر نمودم که چون اول  
بر اول بجنگ مبارزت نماید بر اول افواج ششگانه خود را متعاقب

یکدیگر بجایک اندازد که چون شش ضرب مرتبه بر مرتبه بر غلیم زده شود بهم برآیند  
 شکسته شوند درینوقت امیر جاول راست که شش فوج خود را دفعه بدفعه  
 گویند فرستد و خود هم <sup>بنت و نهارت</sup> ترکناز آورد و همچنین افواج شقاول فوجهای شش کاتبه  
 خود را بعد از افواج پیش روانه سازد و خود را بهم برساند که بحول الله و قوته چون  
 برزده ضرب بر غلیم زده آید شکسته و کسخته گردند و اگر با وجود خوردن این ضرب  
 غلیم خیرگی نماید امیر بر انظار را باید که بر اول خود را بدو اند چون این سردو  
 بر اول از چپ و راست درآیند لشکر غلیم البته بیاب و ناتوان گردد و اگر  
 غلیم خیره باشد امیر بر انظار و امیر جرنال افواج خود را مرتبه بر مرتبه بر غلیم  
 برانند و اگر نیند که افواج غلیم را از افواج <sup>دست بر</sup> قاهره شکستی برسد امیران بر انظار  
 و جرنال خود را متوجه دفع و رفع دشمنان شوند و اگر درینوقت امیران بر انظار  
 و جرنال زبونی نمایند امیر زادگانی که طرح بر انظار اند و خویشاوندان که طرح  
 جرنال اند بر غلیم ترکناز آورند و باید که نظر ایشان بر سردار و علم سردار باشد  
 و بشیاعت مردی صف شکن غلیم گردند و قصد گرفتن سردار نمایند و کوشش  
 کنند که علم مخالفان را نکونار گردانند و اگر با وجود این ضربها غلیم قائم  
 بوده باشد درینوقت باید که افواج متفرقه و بهادران قول و افواج الوسانی  
 که در عقب قول راسته شده بودند یک مرتبه هجوم آورده ترکناز نمایند و اگر درین  
 وقت فتح نشود سلطان راست که خود با اول قومی و بهت بلند در حرکت آید

چنانچه من در جنگ قیصر کردم که با سیرزاده میران شاه که سر و دست راست  
بود امر نمودم که از دست چپ قیصر مرن برکن در آید و با سیرزاده سلطان  
محمود خان و اسیر سلیمان که اسیران دست چپ بودند بر لنگ فرستادم که  
بر دست راست قیصر هجوم آورند و با سیرزاده ابو بکر که اسیر فوج طرح دست  
راست بود حکم کردم که بر قول ایلدرم بایزید که برشته ایستاده بود ترکناز او  
و من خود با افواج قول شکر ای او یاق روی همت بطرف قیصر آوردم  
و در حمله اول شکست بر افواج قیصر افتاد و سلطان محمود خان بتعاقب قیصر  
شافته و بر او دست گیر کرده بدرگاه حاضر آورد و تو قیصرش خان را نیز همین روزگار  
شکست دادم و فرمودم که علم ویرانگوشار گردانیدند و اگر غنیمت فزانی کرده  
افواج چپ اول و تقاول و برانغار و جرانغار را برهم زند و خود را بفوج  
قول رساند سلطان را واجب است که پای شجاعت در رکاب صبر  
سختگم گردانیده متوجه دفع و دفع غنیمت شود و چنانچه من در جنگ  
شاه منصور کردم که خود را بمن رسانیدند ات خود رو بر و شدیم تا آنکه

بر خاک بلاك افتاد

ترقیب از استن چیل فوج از شکر دوازده

او یاقی که به متغار سیدند  
طایفه مردشان

یکدیگر بخت اندازد که چون شش ضرب مرتبه مرتبه بر غنیم زده شود بهم برآیند و  
 شکت شوند درین وقت امیر جماعل راست که شش فوج خود را دفعه بدفعه  
 گوشت فرستد و خود هم ترکاز آورد و همچنین افواج شقاول فوجهای شش کاتبه  
 خود را بدو افواج پیش روانه سازد و خود را هم برساند که بحول الله و قوه چون  
 برده ضرب بر غنیم زده آید شکت و کینجه کردند و اگر با وجود خوردن این ضربها  
 غنیم خیر کی نماید امیر بر انظار باید که هر اول خود را بدو اند چون این سردو  
 بر اول از چپ و راست در آید لشکر غنیم البتہ قیاب و ناتوان کرد و اگر  
 غنیم خیره باشد امیر بر انظار و امیر حر انظار افواج خود را مرتبه مرتبه بر غنیم  
 برانند و اگر رسید که افواج غنیم را از افواج قاهره شکستی نرسیده امیران بر انظار  
 و حر انظار خود با متوجه دفع و رفع دشمنان شوند و اگر درین وقت امیران بر انظار  
 و حر انظار زبونی نمایند امیر زادگانی که طرح بر انظار اند و خوشیا و ندان که طرح  
 جو انظارند بر غنیم ترکاز آورند و باید که نظر ایشان بر سردار و علم سردار باشد  
 و شجاعت مردی صفت شکر غنیم کردند و قصد گرفتن سردار نمایند و گوش  
 کنند که علم انظار را گوناگون سازند و اگر با وجود این ضربها غنیم قائم  
 بوده باشد درین وقت باید که افواج مستقره و بهادران قول و افواج الواسطه  
 که در عقب قول راسته شده بودند بیک تیر هجوم آورند و ترکاز نمایند و اگر درین  
 وقت فتح شود سلطان راست که خود با اول قوی و بخت بلند و حرکت است



چنانچه من در جنگ قیصر کردم که با سیرزاده سیران شاه که سر و دست راست  
 بود امر نمودم که از دست چپ قیصر سر کن بر کن در آید و با سیرزاده سلطان  
 محمود خان و اسیر سلیمان که امیران دست چپ بودند بر لنگ فرستادم که  
 بر دست راست قیصر هجوم آورند و با سیرزاده ابو بکر که امیر فوج طرح دست  
 راست بود حکم کردم که بر قول ایلدرم بایزید که برشته ایستاده بود ترکناز او  
 و من خود با افواج قول شکر ای او یاق روی همت بطرف قیصر آوردم  
 و در حمله اول شکست بر افواج قیصر افتاد و سلطان محمود خان بتعاقب قیصر  
 شافته و پرا بدست گیر کرده بدزگاه حاضر آورد و تو قمش خان را نیز همین بزوغا  
 شکست دادم و فرمودم که علم ویرانگوشار گردانیدند و اگر قسیم قزاقی کرده  
 افواج چپ اول و شقاول و برانغار و جرانغار را بر هم زند و خود را بفوج  
 قول رساند سلطان را واجب است که پایی شجاعت در رکاب صبر  
 مستحکم گردانیده متوجه دفع و رفع غنیمت شود و چنانچه من در جنگ  
 شاه منصور کردم که خود را بمن رسانید بذات خود و بر و شد ممانگ

بر خاک بلاك افتاد

رتیب ار استن چیل فوج از شکر دوازه

او یاقی که به متغار سیده  
 طیفه

قراول دست راست

قراول دست چپ

فوج	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم
قراول	قراول	قراول	قراول	قراول	قراول	قراول

قراول	قراول	قراول	قراول	قراول	قراول	قراول
اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	اول
اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	اول

قراول جرانغار

قراول برانغار

قراول	قراول	قراول	قراول	قراول	قراول	قراول
اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	اول
اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	اول

فوج خوشیاوندان

فوج اسپزادان

قول

بیت و پشت او بیاق که به تمنای

نرسیده اند

نقشه در صفحه

بعد است

This section contains musical notation for two pieces: 'Heraul' and 'Jirana'. Each piece is represented by two columns of notation. The notation includes various symbols, some resembling flags or stylized notes, and is organized into staves. The text 'Heraul' and 'Jirana' is written in Persian script above the respective columns. There are also illustrations of musical instruments, possibly wind instruments, at the top of each column.

### نول

This section features the musical notation for 'Nol'. At the top center is a large illustration of a building with a flag on top. Below the illustration is the text 'چیت ویت او مان کیه متقا رسیده اند'. The musical notation consists of several staves with notes and stems. At the bottom of the page, there is a list of numbers: ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵.



شیرازی صاحبقران امیر تیمور کورکان انار اقد برهانه

T I M O U R



مملوک تالیف  
 امپراطور ناپلیون بونا پارت  
 در ادواب شکرش و در طبع  
 و مملکت را بزور بی  
 در آمد





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد و ستایش مر خدا پر است که او سبت آفریننده ماه و مهور و خلق گشته عظمت  
و نور که نه طبقه آسمان را بی قیله و کسبون قائم داشته عالم کون و فساد را بی  
صرف توپ و تفنگ بی منازعه و جدال و جنک بطور عدل و انصاف نظم  
داده و جور و اعتساف را بیچیک از آحاد بشر و انداخت لکن چون شخصی از  
افراد و آحاد انسانی بعلمت طغیانی که دارند دست ظلم و پستی تعدی بر ملک  
و منازل هم دیگر میکشایند درین صورت کار جدال و غایله می انجامد لابد احتیاج  
باستعمال آلت حرب و ترقیب اسباب نظام خواهد بود که داخله بیگانه را به این  
اسباب بدین سبب انزال و جان خود دفع و رفع کنند و نگذارند که تسلط بیجان  
و مال بکند بکشوند پس ترقیب نظام و جمع سپاه مکن نیست لابد استن آداب محاربه  
و علم بهم رسانیدن از جمله غزوات و احوالات ناپلیون که در علوم معارف مقبول  
خاص و عام و در تدابیر محاربه سرآمد سرداران و جنک دیدگان عصر خود بود پس  
برخی از آداب محاربات او سمت ترقیم پذیرفت تا سرداران سپاه مطالعه و تجربه  
حاصل گشتند که سپاه نظام بقاعده و قانون نظام گیرند بر سپه سالاران

عاقل لازم است که جز آنچه در درسه از علوم جنک تحصیل نموده است خود مردی  
 باشماست و تجربه آموز و جنک دیده باشد که از روی عقل و تجربه کار جنک را  
 پذیره شود و پیوسته از خواندن کتب تواریخ سرداران قدیم و پادشاهان  
 شجاع عاقل غافل نباشد چه هر سه سالار رشید عاقل که در جهان بوده است  
 اگر چه در عهد و مملکت و اوضاع مختلف بوده اند ولی اصل نبای و شجاعت  
 و شهامت آنها یک قرار بوده است پس سالارهای بزرگ یورپا پس از آن  
 شدند بقدرت عقل و قوت تدبیر ترقی نمودند از جمله ناپلیون که خداوند عقل و تدبیر  
 خاصی با او داده بود که از همه سه سالاران جهان برتری یافت و در آنچه در  
 مدرسه آموخته تیزی خاص داشت که آنچه در خواندن کتب و تواریخ سرداران  
 بزرگ و کارهای که سرداران پیش عمل آورده بودند آنچه در نظرش خوب می آمد  
 معمول می داشت و آنچه را نمی پسندید رد میکرد و یکی از صفتهای بسیار مهت  
 که در همه کارهای جنک غور و خوض نماید و آدمی عالم با حوصله باشد که از مرده  
 خبر خوشش بخواهد نماید و یا از خبر خوشش بپرسد و نمیباید حاصل نکند  
 و باید دلی وسیع داشته باشد که بر خیالی را بجای خود در قلب جا دهد تا اینکه از  
 اثرش نظر پیشانی حواس پیدا کند و قدرت عقل خود را در تدابیر بیگانه ظاهر  
 نماید لکن بعضی مردم هستند که نمیبینند تصور عقل کنند چیزی را در اصل  
 ظهور آن چیز و رنگ خیالهای خود را مجسم نمایند و پروهای الوان مختلف

پیش چشم خود میدارند و برای امور جزئی نقشه بزرگ میسازد اگر چنین آدمی بنهر و عجت  
 هم داشته باشد خدا او را برای سپه سالاری نیا فریده است غیر از اینها  
 در کتب سردارهای بزرگ که تجربه کرده اند نوشته شده است که سپه سالار باید  
 عارف جمیع احوال سرگردگان کلی و جزئی خود باشد که هر یک را بجای خود کار  
 بدد مثلا کسی از برای حمله بدون خوبست از برای کار دیگر خوب نیست  
 سپه سالار اگر در امری از امور جنگ خطا نمود نمیتواند بگوید که این خطا از پادشاه  
 یا از وزیران بوده است که از میدان جنگ دورند زیرا که در کار جنگ با چنان  
 مستعد و مختار باشد که امری را خود فی حد ذاته امر و نهایی باشد بنا بر این هر امری  
 که خلاف قانون از او صادر شود خود مقصر است زیرا که بر سپه سالار واجبست  
 که اگر شاه یا وزیر حکمی بودستور العملی در کار جنگ میدهند که خلاف سلیقه و عقل  
 سپه سالار است باید بدلائل واضحی خط آن حکم را حالی نماید اگر شاه قبول نفرمود  
 باید منصب خود را بشاه سپارد و چه طاعت آن حکم باعث خلل و نقصان دولتست  
 اما اگر شاه کار جنگ را برای العین مشاهده کند و حاضر باشد طاعت حکم شاه  
 بر سپه سالار لازم است و شاه میتواند با قاطع و دلائل محضات حکم خود را حال  
 سپه سالار کند اگر همه باشد که باعث حدوث خللی باشد برای سپاه البته  
 آن حکم هم مبنی بر مصلحتی خواهد بود و تیر سم هر گاه حکمی دور از شاه سپه سالار برسد  
 که دعوا کند و شکست بخورد میگویم هرگز نباید اطاعت کند اگر از جهت شاه



ملزم نباشد که باعث این حکمت اگر چه ناپلیون از برای ما بجز نوشته است  
 که حکم پادشاه را اطاعت نکند درین حالت اما اگر چنین کاری بکنند باید که سر باری  
 که برای حفظ لشکر به تقصیر ما میشود زیرا که یکی از عمده کار نظام اطاعت حکم شاه است  
 ولی باید خود را در راه لشکر تلف بدین مناسبت و آنم که بگویم ناپلیون خوب نوشت  
 باید و لکن ناپلیون که خود که پادشاه چنین چیزی نوشت در فرنگستان و در سفر چنین  
 کاری کردند و تنبیه شدند چهارم سه ساله که در دولت خود تربیت میشود  
 و صاحب بنسودانش میشود معلوم است که دانش و سن او را در دولت است  
 هر گاه بدین بفره شود و بدین سازد یا قلعه بدست دشمن دهد از هر تقصیری زیاده است  
 و مردود خدا و خلق و مذیب و غیره است اگر سه سال از چنین تصور کند که پادشاه من  
 ظلم کند است و بر عاید میکند و به این تصور مصدر خیانتی بشود که رفع  
 آن ظلم پادشاه بشود نباید که چنین عملی بشود که از خیانت او متکب خرابی  
 و اشفتگی مملکت خود شود و پیش خدا و مردمان این پسندیده است که سه ساله  
 خدمت خوب در دولت بنماید اما از ترس آنکه میباید و سه سال از چنین کاری  
 بکند میباید پادشاه در تلافی در تقاضای خوب نماید و ملاحظه اطوار همسایگان خود کند  
 رفتار آنحضرت را کسب نماید تا مملکت او آباد شود و سه سال از چنین فکر  
 نماید اگر چنین کاری بکند پادشاه باید او را تنبیه کند و دیگر این را زیرا که همه لشکر بر حکم  
 او بند و هر چه او بگوید میباشند و اطاعت می کنند اگر سه ساله را مان بخواهد